

## مجنون تویسرکانی

مجنون تویسرکانی یکی از ادبای مسلم قرن سیزدهم هجری است که بواسطه احتراز از مدیحه‌سرائی اشخاص وعدم تعلق و پیوستگی بیکی از سلاطین یا حکام وقت آثار گرانبهایش از نعمت انتشار محروم مانده است

مجنون اسمش محمدحسین و یکانه فرزند شیخ‌غلامحسین تویسرکانی است

که نسبش بشیخ ابوسعید ابوالخیر منتهی میشود

این دانشمند در سال ۱۲۱۴ که بنا بقول خودش مطابق با کلمه دریغ است در تویسرکان متولد گردیده و تحصیلات خود را در نزد آقا طاهر مدرس شروع و مادام الحیات آقا طاهر بواسطه سمت شاگردی و نسبت خانوادگی با او مأنوس بوده است

مدرس مذکور بر حسب این رباعی که مجنون در رثاء و تاریخ او

گفته است در سال ۱۲۴۴ وفات یافته

طاهر که بصدر عز و تمکین رفته از دل زغمش قرار و تسکین رفته

تاریخ وفاتش از حرد جستم و گفت ایوای گلی ز گلشن دین رفته

۱ ۲ ۴ ۴

پس از فوت آقا طاهر شاعر برای تسلی از مصیبت استاد باندیشه مسافرت افتاده و ابتدا مسافرتی بملکه معظمه نموده است رفتار خشونت آمیز اعراب با حجاج و مشکلاتی که انصر برای مسافرت وجود داشته است او را وادار بنکاشش و انشاد مسافرت نامه منظومی نموده که متجاوز از ششصد بیت است و باین

شعر شروع میشود

خاطرم شد ز رنج راه پریش  
ای خوشاکنج آشیانه خویش

پیش از این گفته‌اند اهل سیر  
که ز درزخ نشانه ایست سفر

پس از مراجعت از بیت الله و اقامت در تویسرکان دست ارادت بمیرزا نصیرالدین مجتهد داده و تا سال ۱۲۷۸ که میرزا نصیرالدین وفات یافته از مصاحبت و موانست یکدیگر برخوردار بودند فوت میرزا نصیرالدین و حدت ارادت مجنون باو شاعر را در آخر عمر بانزوا و گوشه نشینی سوق داده و پس از یکسال دیگر در ۱۲۷۹ خود نیز بعالم باقی شتافت

از اشعاری که در مرثیه و تاریخ میرزا نصیرالدین سروده است جز این رباعی که بسنگ مزار مشارالیه هم نقر شده است بنظر نگارنده نرسیده لیکن مسلماً اشعار زیادی در این خصوص گفته است که بيمواظبتی اخلاف انها را بباد نیستی داده است

بوذر زمان نصیر دین میرکبار هجرتو زمن ر بوده آرام و قرار

مجنون ز حقیقت پی تاریخ گفت بنمود بند کیت سلمان اقرار

۱ ۲ ۷ ۸

آثاریکه فعلا از مجنون در دست است

۱ - مسافرت نامه که فوقاً بدان اشاره شد

۲ - مثنوی موسوم بعشق حقیقی که قریب چهار صد بیت است و باین

اشعار شروع میشود

سینه خواهم ز هجر افروخته عاشقی خواهم چو خود دل سوخته

بلبلی خواهم ز گل بر سینه داغ یا بود پروانه دور از چراغ

یا جدا از یار گشته چون منی یا شرر افتاده بر جان و تنی

تا شود یحل عیونم گرد او درد من او داند و من درداو

در این مثنوی باینکه منظور مغالزه و معاشقه بوده است يك سلسله نصایح

اخلاقی موجود میباشد که محض نمونه چند شعری از آن ذکر میشود

دوستی بنمای با اهل کمال  
صحت جاهل نباشد جزو بال  
الفت بی پا و سر کی درخور است  
فی المثل مانند مشت و نشتر است

\*\*\*

شاد کی گردید بلبل زان کالی  
کش بخون غرقند هر سو بلبلی  
میش کی فربه شود زاب و گیاه  
گر کز بر قصد جانش بست راه

خطاب بمعشوق در کناره جوئی از نا کسان  
جان من آمیزش از اینها به بر  
این موافق همدمان باریا  
همنشین کی گشته با خر مهره در  
دیوشکلی و خوک طبع و گوشه گیر  
این مخالف همرها ن بیحیا  
می فریبند که تا افتی بدام  
مارسان پر زهر و ظاهر دلپذیر  
طی شود یکباره از تو تنک و نام

\*\*\*

هر چه میگویند از بیم و امید  
گر چه بر گویند باید کم شنید  
ما چه از ایشان جدا باشیم و دور  
میشود لازم کنند از ما تقور

۳ - هفتاد و چهار غزل شیوا که در ۱۳۳۰ ق آقای مایل مدیر محترم شفق سرخ  
برشته تحریر کشیده و بواسطه عدم وسایل طبع در توپسرکان ژلاتین نموده اند .  
غزلیات مذکور نمونه از قدرت طبع و توانائی فکر مجنون است که بطور  
اقتصار بذکر چند شعری از آنها مبادرت می شود و ارباب ذوق و ادب داند که در  
عرصه غزل سرائی قریحه سرشار او کمتر پیرامون مکررات گردیده است .

## (غزل)

بعد از هزار سال که گل روید از گلم  
باشد هنوز حسرت روی تو بر دلم  
ایشمع بزم حسن ز غم مردم و نشد  
روشن ز شمع روی تو یکبار محفلم

من ترك جان خویشتن آسان گرفته‌ام  
 زاهد دهد بشارت خلدم ولی زخلد  
 بستنی هزاربار و شکستی هزار بار  
 تا کی کشم ملامت دون همتان بکش  
 مجنون پبای کس ننهادم سر رضا  
 گردد روا ز اعل تو گر کار مشکلم  
 بیزارم ار شود سرکوی تو منزلم  
 بیمان و من همان بسر عهد اولم  
 شمشیر ناز از کمر وساز بسلام  
 کاخر نشد بجز غم و افسوس حاصلم

## غزل دیگر

تعجیل تو در کشتن من سخت فرون است  
 زانروز که بر چشم توام چشم فتاده است  
 از سستی عهد تو دلم سخت گرفته است  
 برهم مزن انطره مشکین که بهر تار  
 در پای تو غلطیدن و ازدست تو مردن  
 در بزم من آماده می وساقی و صدحیف  
 از آه جگر سوز تو مجنون جگر سوخت

## از غزل دیگر

فتد در بوستان از باد گاهی راست گاهی کج  
 مگر دوش از صبا آشفته بود از ناف مشک افشان  
 قد گل قامت شمشاد گاهی راست گاهی کج  
 که بر دوش تو میافتاد گاهی راست گاهی کج

## از غزل دیگر

سرشکم هر کجا خاکی پش است تر کرد  
 پری نادیده خود دیوانه بودم  
 چه خاکم بعد از این باید بسر کرد  
 تماشای توام دیوانه تر کرد  
 ندارد عاشق این طالع فسانه است  
 که لیلی بر سر مجنون گذر کرد

## از غزل دیگر

تا قیامت ز درت رخت اقامت نکشم  
 نه که امروز ز کویت نکشم پای طاب  
 گر کشم رخت الهی سلامت نکشم  
 گر کند بخت مدد تا قیامت نکشم

## از غزل دیگر

بهر يك بيكانه يارم می كشد      يار بين بيكانه وارم می كشد  
 من نمی دانم كه چشم كافت      از نگاهی چند يارم می كشد  
 رفتی و دادی بكشتن وعده ام      خود نكشتی انتظارم می كشد

## از غزل دیگر

چنان بادرد و غم خو کرده ام در كنج تنهائی      كه باشد سیر باغم چو تقيس بر مرغ صحرائی  
 بهل تادفتر دانش بخون دل فروشويم      كه من امروز دانستم كه نادانی است دانائی (۱)

## از غزل دیگر

گر مرا بيتو حیاتی بتن بیمار است      منتظر درره وصلت زبی دیدار است  
 آتش حسرت رخسار توام میكاهد      زردی چهره مر اشاهد این گفتار است  
 گرسر پرسش بیمار غمت هست پرس      زانكه خورشید حیاتم بلب دیوار است  
 چون توئی در همه عالم ندهد دست مرا      ورنه بهر تو چو من در همه جا بسیار است

## از غزل دیگر

برای می زازل کرده اند تخمیرم      چگونه باده نوشم كه گشته تقدیرم  
 روید و دفتر و خط مرا فروشوئید      كه از رجوع بمیخانه نیست تقدیرم  
 یا بگرد سرت ساقیا بگردش آر      پیاله را كه ز جور زمانه دلگیرم  
 مجنون تو یسرکانی گذشته از اینکه بمداحی این و آن نپرداخته ، آثار خود  
 را بزم اشخاص آلوده نساخته و جز يك قطعه كه در هجو یکی از اهل علم كه با  
 او طرف معامله بوده است سروده هجو و ذم اشخاص دیگری از او بنظر نمیرسد  
 و چون قطعه مزبور خالی از لطافت و خارج از نزاکت نیست ذیلا درج میشود :

ای زارباب زهد و تقوی طاق      وی باین شرع و دین ممتاز  
 سالها بودم این امید بدل      كه شوم با تو لحظه همراز

(۱) این بیت اقتباس از حکیم قافانی است فقط در آخر بیت نادانی بر دانائی مقدم افتاده . وحید

تـا ز انجام کار خویش کنم  
 بلکه گردی تو هم بدرد دلم  
 مرغ روحم در این هوس میگرد  
 ناگه از لطف بیکران توام  
 خواندی از راه مهر و دلجوئی  
 شکر کردم خدایرا که شدی  
 گفتی از ماضی وز مستقبل  
 دفتر کهنه را کشیدی پیش  
 بسکه کردی حساب غیر حساب  
 آخر الامر شد باین منجر  
 تا نهم بعد از این ز شدت جوع  
 میزباب باید این چنین الحق

با تو سر بسته شمه آغاز  
 از ره ذره پروری انباز  
 هر دم از شاخسار تن پرواز  
 بخت خوابیده سر نمود فراز  
 در حضورم بصد هزار اعزاز  
 از کجا بامن این چنین دمساز  
 جمع کردی بهم ز روم و حجاز  
 چشم بستنی و لب نمودی باز  
 قصه کوتاه بود و گشت دراز  
 که دهم هستم آنچه پست انداز  
 رو بدر گاه این وان ز نیاز  
 آفرین بر تو مرد بنده نواز

خاتمه — کرمانشاه پارسای نویسرکانی

## (نوبهار)

اثر طبع آقای حسینعلیخان سلطانزاده پسیان

باز از اثر باد نوبهاری  
 بردشت نسیم خوش سحر گاه  
 هم خاک پرورده بس ریاحین  
 افروخته رخ لاله در چمن زار  
 سرخ است ز شادی رخ شقایق  
 و آنغنچه که بشکفته صبحگاهان

آفاق سراسر شده نکاری  
 افشانده همی نافه تناری  
 هم ابر بیداشیده بس دراری  
 افراخته قد سرو جو بیاری  
 خود گرچه سمر شد بداغداری  
 شبنمش بود گرم آبیاری